

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

عبدالسلام قاضی – تورنتو

۰۲.۰۵.۰۹

خطاب به یک جوانک " شاعر؟ "

مستان خرابات ز خود بی خبر اند
جمع اند چو بوی گل چراگند تراند
ای بچه ی خود پرست با ما منشین
مستان دگر اند و خود پرستان دگرند.

آقای . . . ! از قضا شبی شما را در (خانقاه) دیدم و تعجب کردم. روح بزرگ قدس الله سره عزیز مرا واداشت تا با تحریر چند نکته برای شما بار مسئولیت را از شانه کم کرده به پاس نمک خانقاه – ترا متوجه هدف های . . . و حرکت های بچه گانه ات بسازم !
اول تر باید بگویم که من متعلق به هیچ حزب، سازمان، گروه و جناح سیاسی در داخل و یا خارج افغانستان نیستم. دوم باید متذکر شوم که آرزو دارم این تذکرات فشرده من روشنی شود برای آن تعداد از هموطنانم که هنوز هم در تاریکی و عدم شناخت قرار دارند.
بلی ! میخواهم همچنان به طور خلاصه خودم را هم معرفی کنم تا شرط مروت و افغانیت را ادا کرده باشم: در آوان جوانی نیروی مثبت خودم را در راه رهایی از چنگ بیگانگان در سالهای ۱۹۸۰ با جبهه ملی آقای مجددی آغاز نمودم و در کابل به خدمات فرهنگی مصروف بودم. توسط رژیم نا مردمی کارمل گرفتار و مدت نزدیک به پنج سال را در زندان منحوس پلچرخ سپری کردم. حدود چهار سال در دفتر آقای مجددی معاش خور بودم. در سال ۱۹۹۰ به کانادا آمدم و در اوتاوا نمایندگی فرعی ج.م.ن. آن وقت را داشتم. با راهیان قدرت و شهرت راهی کابل شدم که تفصیل آن از توان این نامه بیرون است. لیکن حکمت خداوند دست مرا برای یتیمان برادرم واسطه ساخت تا در هجرت از جنایات رهبران مجاهدین، طالبان و دیگران در امان باشند. از سال ۱۹۹۲ ترک سیاست گفته راهی دیار غربت شدم.
واما از شعر بگویم: جوش درد که شیر مادر میهن به من نوشانیده است از آوان جوانی کم کمکی به شکل شعر گونه از خامه ام سر میزد، ولی بیشتر مطالعه و شنیدن را عادت ساخته بودم. تا اینکه یکی از دوستان عهدی از من گرفت تا آه دلم را روی کاغذ پاره ها ریخته تقدیم هموطنان عزیزم نمایم. در اولین قدم با " کفچه مار " پیری گرفتار شدم که تا به حال نیش هایش در جگراکثریت فرهنگیان خله می زند.

آقای . . . ! از بخت بد از تدویرمجلس "کاروان شعر" اطلاع یافتم . یادت هست که مهمان خسرم بودی - من نیز به اثر تقاضای وی با عجله خود را آنجا رسا ندیدم . من در آن روز سخنی چند راجع به فرهنگیان و مسؤولیت های آنها گفتم و توهیر دو دستت را از سر غذا بلند کرده به شکل قیچی در آوردی و گفتمی که " قیچی بزرگی در دست دارم و سر همه شان را میزنم" و جالب این بود که در آن زمان نمیدانستی که من نیز اندک ادعایی در عالم شاعری دارم. بعد از صرف غذا یکی دو نوشته حماسی و طنز هایی را که افشا کننده جنایات و ظنفر و شان شمال و جنوب کشور بود خواندم و فهمیدم که از شنیدن آن ناراحت شدی ! با آنها موجودیت بعضی از فرهنگیان فرهیخته ما در شبهای شعر مرا به اشتراک در آن محافل و ادار نمود، ورنه از قیچی کاریهایت همه چیز را درک کرده بودم . باز، برای اولین باری که در شب شعر اشتراک کردم، تو به من گفتمی که شعری نخوانی ، مگر دوست پاک طینت دیگری در آنجا گفت که اگر شعر خود را آورده ای ، در خواندن آن اشکالی وجود نه دارد - همان بود که من هم شعر خود را خواندم و یکی از قیچی کاری هایت از کار افتید!

وقتی در یکی از شبها برادر آزاده و محترم ما آقای میر حسین مهدوی از توهین ها و نفاق ها و کج اندیشی ها در حلقه گردانندگی سخن گفت، مرا از یک حقیقت به واقعیت دیگر برد.

آقای . . . ! حال مجبورم از تو بپرسم که در کابل با موتر کی ، با اجازه کی و با همراهی چه کسی تا پشت اتاق ژورنالیست محبوس (غوث زلمی) رفتی در حالیکه او در یک محافظت شدید ارتجاع حاکم قرار دارد؟! و باز از اعلان رفتنت در محفل شعر چه ضرورت احساس می شد؟! اگر از خیز و جست خود خواهانه ، میان خالی و مضحکت صرف نظر کنم - از دیگر خصوصیت های اخلاقی و سیاسیت نمیتوانم سؤال نه کنم و این سؤال ها را حتما در آینده مطرح خواهم کرد و خواهم خواست تا به هر سؤال جواب قانع کننده بدهی!

ای آنایکه به خاطر کسب شهرت از هیچ نوع تعلق و تعهد در سر کوبی آزادگان ما در تحت شرایط موجوده دریغ نمیکنید ! میدانم که دام تعلقات سیاسی و ضد مردمی همیشه در خود دانه های شیرین دارد و آدم های بسیاری را به عبور به سوی خود که از یک قدم بیشتر فاصله ندارد - می کشاند.

در خاتمه قابل تذکر می دانم که اگر ما به حریم خانقاه قدم می زنیم اولاً باید افکار نفاق افگانه و شهرت طلبانه خود را به خاطر رسیدن به اهداف والای انسانی فراموش کنیم و طوفان نفس سرکش و تحریک شده را سرکوب نماییم . ورنه خانقاه را هم به شب و شب پرستی مبتلا خواهیم کرد و مشیت های ما بیشتر از پیش باز خواهد شد .

شکسته باد دست هایی که به قصد شکستادن شیشه ظریف شعر و عرفان حقیقی برخاسته اند و با برخورداری از حمایت های آشکار و پنهان ارتجاع حاکم و بیگانه های بیرون از مرز با نام و نشان و حیثیت هم وطنان ما بازی می کنند.

خواستم نسبت مسؤولیت وجدانی ، خاطره نا هنجار یک جوانک "شاعر؟" و شاعرکوب را به این وسیله به آگاهی هموطنان شریف و عزیز خود برسانم تا در شناخت چهره های دوگانه غفلت نه ورزند.